

مقدمه:

اگر امر دائر بود بین این دو گزینه، کدام را بیشتر میپسندید و چرا؟

بدترین کاندیدا با مشارکت بیشتر

یا بهترین کاندیدا با مشارکت کمتر

بله البته بهترین حالت این است که هم مشارکت بالا باشد و هم بهترین شخص رای بیاورد اما فرض کنید مخیر باشید بین این دو حالت. میخواهیم یک مبنا و چارچوب اندیشه را بررسی کنیم. فرض کنید یکی از آن کاندیداهایی که حتما نمیخواهید رای بیاورد را با کاندیدایی که حتما فکر میکنید رای آوردنش به نفع کشور و اسلام و مسلمین است، مقایسه کنید. از صمیم

قلب خوشحال میشوید که اولی رای بیاورد با رای و مشارکت بالا یا دومی رای بیاورد با رای و مشارکت کم؟

حالا به نظرتان دشمن از کدام یک بیشتر ضربه میخورد؟ اولی یا دومی؟ کدام وضعیت پازل او را بیشتر تکمیل میکند؟

اولی یا دومی؟ به نظرتان نظر رهبری و امام هم با شما یکی است یا متفاوت است؟ اگر متفاوت است فکر میکنید دلیل

آن چیست؟ کدام انتخاب خدا پسندانه تر است و کدام شیطان پسندانه تر است؟

این پرسش را گاهی ممکن است به طور کلی پاسخ بگوییم. گاهی نیز ممکن است در شرایط فعلی به آن بیندیشیم به این معنا که امروز آیا دشمن تلاش اصلی و اهتمام اصلی اش روی کدام مورد است؟ کم شدن مشارکت یا رای آوردن کاندیدایی نزدیک به خودش؟ در این یادداشت تلاش میکنم از هر دو منظر به این بحث بپردازم.

مبانی نسبت مشارکت و انتخاب اصلح

آیا واقعا جامعه منحط جامعه ای است که حاکم ظالمی داشته باشد یا ساختارش ظالمانه باشد؟ قرآن کریم میفرماید «الذین كفروا اولیاءهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات» آنچه نفس انسان را به ولایت طاغوت میکشد کفر است. یعنی اتفاقی که در درون انسان یا جامعه رخ میدهد که دوری او از حق است و کفر است این باعث میشود ولایت طاغوت بر آن جامعه محقق شود و سپس مرحله به مرحله همه داشته های خود را از دست بدهند. عملا حکومت ظلم ناشی از حقیقت ظلم در درون جان فرد یا جامعه است. وَ كَأَیْنُ مِنْ قَرْیَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَ رُسُلِهِ فَحَاسِبْنَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَ عَذَابُنَا عَذَابًا نُكْرًا (طلاق 8) این نکته مهمی است که در اندیشه رهبران فکری انقلاب وجود دارد مبدا تحولات اولاً تحول یک جامعه است. لذا تغییر حکومت هم به تعبیر امام منوط به تحول در جان امت است که انقلاب است و انقلاب مقدم است بر ایجاد نظام. اساسا جامعه توحیدی اجازه نخواهد داد حکومت در دست ناهالان قرار بگیرد و یا باقی بماند.

ممکن است بپرسیم مگر امکان دارد جامعه ای مطلوب باشد اما حاکم آن ظالم باشد؟ پاسخ میدهیم بله امکان دارد. به شرط آن که کمی حوصله کنیم و ویژگی جامعه مطلوب و جامعه منحط را مورد توجه قرار دهیم. خواهیم دید جامعه مطلوب لزوماً جامعه معصوم نیست. مثل اینکه انسان عادل لزوماً انسان معصوم نیست.

جامعه مطلوب چه جامعه ای است؟ روشن است که ما چیزی به نام تغییر جامعه داریم. ان الله لا یغیر ما بقوم حتی ینقضوا ما بانفسهم. تغییر جامعه و قوم که اشاره به هویت قوام یافته یک جمع میکند منوط به تغییری است که افراد خودشان در خود و دیگران ایجاد میکنند.

انَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ آوَوْا وَ نَصَرُوا أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا وَ أَنْ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ أَلَا عَلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ. وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ أَلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَ فَسَادٌ كَبِيرٌ «انفال 72 و 73».

دو جامعه وجود دارد که اگر ارتباط آنها با هم منقطع نباشد فساد کبیر شکل میگیرد. همه باید به سمت جامعه ای بروند که دو بال هجرت و نصرت در آن شکل میگیرد و ارتباطات ولایی در آن محقق است. در مقابل جامعه کافر که رابطه های کافرانه در آن شکل گرفته است.

جامعه را میتوان یک انسان کبیر دانست. در مبانی اندیشه دینی حقیقت عالم میتواند به صورت انسان و به صورت جامعه بروز پیدا کند. یعنی هم انسان امام و خلیفه الله داشته باشیم و هم جامعه امام و خلیفه الله. هم انسان موحد داشته باشیم و جامعه موحد.

لیستخلفنهم فی الارض یا تعبیر و نجعلهم ائمه و یا جعلناکم امه وسطا یا لتکونوا شهداء علی الناس... اینها نشان میدهد که میتوان جامعه خلیفه و امام و شاهد و معیار داشت.

همانطور که انسان در وجودش جنگ است بین دو من، من واقعی و انسانی و الهی و من تبعی و پایین دست و حیوانی، جامعه نیز با یک نگاه کلان همین دو بعد را دارد که جریانهای مختلف اجتماعی هر کدام بیشتر نمایندگی کننده یک ساختند. ساحت برتر همان حقیقت انسان و حقیقت جامعه است. حقیقتی الهی است که باید حاکم بر ساحت حیوانی باشد. ساحت برتر در وجود جامعه آنجایی است که آن هویت وحدانی جامعه محقق است و ساحت نازل تر هویت متکثر جامعه است. سلوک جامعه به حاکمیت آن حقیقت برتر است. یعنی ارتقای جامعه روی دیگر سکه تسلط حقیقی جامعه بر خودش میباشد. پس هر چه جامعه بر خودش بیشتر حاکم شود رشد یافته تر است. به این معنا باید بگوییم جامعه ای که عبد است عبد خدا، جامعه ای است که بر خودش حاکم است حقیقتا. العبودیه جوهره کنهها ربوبیه.

حکومت جامعه بر خودش یعنی تحقق اراده عمومی که به تعبیر رهبری جان مایه پیشرفت و تعالی در جامعه است. اراده عمومی اساس است و همه تلاشهای انسان ها برای تغییر جامعه خودش را در تغییر اراده عمومی نشان میدهد.

«عنصر اراده ی ملی...جان مایه ی پیشرفت همه جانبه و حقیقی است»(بیانیه گام دوم)

حاکمیت جامعه بر خودش حقیقت مردمسالاری است. مردمسالاری بروز توحید و ولایت الهیه است. به همین دلیل امام خمینی در پیام دوازدهم فروردین پذیرفتن جمهوری اسلامی را روز آغاز امامت امت و روز آغاز حکومت الله در زمین دانست. «و نرید ان نم ن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین. صدق الله العظیم... خداوند تعالی ... ملت عظیم ما را ائمه و پیشوای ملتهای مستضعف نمود، و با برقراری جمهوری اسلامی، وراثت حقه را بدانان ارزانی داشت. .. روز امامت امت و روز فتح و ظفر ملت، جمهوری اسلامی ایران را اعلام می کنم...روز نخستین حکومت الله است» (صحیفه امام ج6ص452)

امام معتقد بود این جمهوری نشانگر اسلام است یعنی جمهوریت واقعی نمایشگر اسلام است و توسعه دهنده قیام و انقلاب است.

«جمهوری ما نشانگر اسلام است / افکار پلید فتنه جویان خام است»(دیوان اشعار ص 195)

رهبری نیز این نکته را توضیح داده است که «این دو یک حقیقت واحدی را تشکیل داده اند. این بحث که در نظام اسلامی، جمهوریت مقدم است یا اسلامیت مقدم است، یک بحث بی معنی و انحرافی است. اسلامیت و جمهوریت دو عنصر جدا

نیستند که به یکدیگر وصل شده باشند و یک حقیقت را به وجود آورده باشند؛ در دل اسلامیت، جمهوریت هست. در دل اتکاء به حکم الهی، تکیه‌ی به مردم و احترام به خواست و رأی مردم هست. جمهوری اسلامی یک حقیقت واحد است که هدیه‌ی انقلاب اسلامی به ملت ایران است» (رهبری 12-5-88)

قیام یک جامعه یعنی قرار گرفتن آنها در ساحت حقیقت برتر و وحدانی شان. و همین که این اتفاق بیفتد یعنی بر خود حاکم و مسلط میشوند. اما چند نکته را باید توجه کرد:

اول اینکه اراده عمومی غیر از اراده عوام است. برخی این دو را با هم اشتباه میگیرند. مراد از حکومت مردم بر خودشان، حکومت عوام بر مردم نیست. همانطور که مراد حکومت خواص بر مردم هم نیست. بلکه حکومت همه بر خودشان یعنی اراده عمومی جامعه پیشران کشور و حاکم بر همه خواص و عوام باشد. بله البته بروز و ظهور این واقعه به صورت اجتماعی میشود ایجاد ساختارهایی که در آن جامعه تلاش میکند امور واحد اجتماعی را بیابد و حاکم کند. یعنی حکومت عقل و ارزشها لازمه قطعی حاکمیت جامعه بر خودش میباشد.

پس بنابراین نکته دوم که باید گفت این است که اگر مردم بر خودشان حاکم شود عقل حاکم میشود و آنچه در جامعه نماد عقل عمومی جامعه است قانون است. حکومتی که درش قانون نیست و کسانی که به نوعی طراحی جامعه میکنند که درش قانونی نیست اینها عملاً دارند وجه کثرت جامعه را مقدم میکنند. اگر قرار باشد یک کاندیدایی که قانون را به رسمیت نمیشناسد وارد صحنه انتخاب مردم شود. مراد از قانون هم یعنی میثاق عمومی جامعه که بر اساس فهم جامعه شکل گرفته است. یعنی نخبگان اندیشیده اند و همگان برگزیده اند آن را و رای بالایی هم داشته باشد این انتخاب نماد حاکمیت هویت برتر جامعه نیست. لذا جامعه باید ساز و کاری بگذارد که کسی انتخاب شود که انتخاب او با هویت قانون ناسازگار نباشد.

سومین نکته این است که باید گفت اگر مردم بر خودشان حاکم شود ارزشهای آنها نیز حاکم خواهد شد. ارزشها و آرمانها اساساً همان اموری هستند که مرتبط با هویت برتر و شامل انسانی هستند. لذا است که اگر مردمسالاری حقیقی باشد باید مردمسالاری اخلاقی باشد و اگر مردم با شرع آشنا باشند باید مردمسالاری دینی باشد. انتخاب کسی که در جامعه شناخته شده است به مخالفت با اخلاق یا شرع، یعنی انتخاب او نفی شرع و اخلاق تلقی شود عملاً بروز حاکمیت من برتر جامعه نیست.

چهارمین نکته این است که باید گفت اگر مردم بر خودشان حاکم شوند عملاً هیچ گروه و حزب و جریان و فردی ولو حق باشد و شایسته باشد و اساساً حتی معصوم باشد نمیتواند خود را به زور و به اجبار بر دیگران حاکم کنند. چرا که اساساً ساختار مطلوب توحیدی در جامعه ساختاری نیست که نفی حکومت من برتر جامعه بر من پایین تر بنماید. لذا سبک دیکتاتوری اسلامی یا استبداد اسلامی، مدل توحیدی نیست و پسوند اسلامی اساساً با آن سبک یک ترکیب متناقض را شکل میدهد. حتی حکومت صاحب الزمان در چنین صورتبندی شکل میگیرد که حکومت مستضعفین بر خودشان محقق میشود. یعنی مردم که در دوران طاغوت و ظلم ضعیف شمرده میشوند همگی در حاکمیت نقش پیدا میکنند. اساساً سبک حکومت اسلامی سبکی است که در آن تقابل با حکومت فرعونی است که او علا فی الارض است.

إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُدَبِّرُ الْأَنْهَاءَ هُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ .
وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُّوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ قِصص آیه 4 و 5

پنجمین نکته این است که شکل گیری دو قطبی های اجتماعی با حاکمیت جامعه بر خودش نمیسازد. در این جامعه حتی اگر رای اکثریت هم ملاک باشد این جامعه درش اکثریت سالاری رخ داده نه مردمسالاری. چرا که در مردم سالاری همه با هم بنا دارند و همدلانه تصمیم میگیرند هر چه اکثریت گفت در مقام عمل بپذیرند اما در صحنه دو قطبی آنچه رخ میدهد

این است که دو بخش جامعه با هم درگیر میشوند اختلاف پیدا میکنند و هر کس تعداد رای و قدرت بیشتری دارد عملاً دارد به دلیل قدرت بیشترش بخش دیگر جامعه را کنار میزند. لذا کسانی که رای بالایی دارند اما جامعه را دو قطبی میکنند و میپسندند خلاف ساختار جامعه توحیدی انتخاب شده اند.

با این حساب سوال ابتدای یادداشت را دقیقتر میکنیم به این صورت که فرض کنیم هر دو گزینه ما نه باعث اختلاف در جامعه میشوند نه ضد قانون و اخلاق و شرع و امثالهم هستند که تشخیص همه این موارد نیز البته با خود جامعه و مکانیزم تشخیصی است که خودشان در قانون تعیین میکنند.

اما آیا واقعا ممکن است که جامعه کسی را انتخاب کند که ظالم است یا فاسد است در حالیکه خود جامعه توحیدی باشد؟ پاسخ این است که بله امکان دارد. چرا که همانطور که فرد عادل لزوماً معصوم نیست جامعه عادل و مردمسالار نیز لزوماً معصوم نیست بلکه ممکن است در تطبیق خطا کند.

انسان موحد انسان ولایی است. و انسان ولایی دو ویژگی را با هم دارد یکی اینکه در مملکت وجودش من برترش ولایت پیدا میکند بر من پایین تر و حیوانی او. و رسول باطنی اش تبعیت میشود. و دوم اینکه در خارج کسی را بر خود حاکم میکند که من قبل الله باشد. و این دو ویژگی با هم مرتبطند. الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور در مورد جامعه توحیدی نیز همین دو ویژگی وجود دارد. یعنی جامعه توحیدی جامعه ای ولایی است به هر دو معنایی که بیان شد.

حاکمیت من حیوانی در جان انسان به تعبیر حضرت امام حاکمیت فطرت محجوبه است و این یعنی کفر در وجود انسان و این کفر در جامعه به ولایت طاغوت میانجامد که الذین کفروا اولیائهم الطاغوت در وجود جامعه نیز استبداد و دو قطبی و قانون شکنی و توسعه ناهنجاری های اخلاقی و دینی یا همان عوض شدن معروف و منکر به حاکمیت طاغوت میانجامد و گره میخورد. یعنی جامعه ای که کثرتش بر وجه وحدت و اراده واحدش حاکم شود تابع طاغوت جهانی خواهد شد. طاغوت یا شیطان آن قدرت های شرانگیز خارج از وجود جامعه است که بنا دارد جامعه را زیر تبعیت خودش قرار دهد. حالا خوب است پرسش ابتدای یادداشت را از این منظر بپرسیم که آیا از منظر دشمن یا همان طاغوت جهانی یا شیطان، مطلوب این است که انتخاب جامعه خطا باشد اما از سر اراده عمومی و واحد یا اینکه انتخاب جامعه درست باشد اما از سر تبعیت از نفس متکثر جامعه یا تبعیت از طاغوت خارجی؟ یعنی برای شیطان خطای در تشخیص جامعه مهمتر است یا خطای در اراده جامعه؟ او تبعیت جامعه را هدف گرفته است یا تشخیص جامعه؟

« به نظر من مهمترین عنصر در این انقلابها، حضور واقعی و عمومی مردم در میدان عمل و صحنه مبارزه و جهاد است، نه فقط با دل و خواست و ایمانشان، بلکه علاوه بر آن، با جسم و نشان. فاصله‌ی عمیقی است میان چنین حضوری با قیامی که به وسیله‌ی یک جمع نظامی یا حتی یک گروه مبارز مسلح در برابر چشمان بی‌تفاوت مردم یا حتی مورد رضایت آنان انجام میگیرد. در حوادث دهه‌ی پنجاه و شصت در تعدادی از کشورهای آفریقا و آسیا، بار سنگین انقلاب را نه قشرهای گوناگون مردم و جوانان از همه جای کشورها، که دستجات کودتاگر یا هسته‌های کوچک و محدود مسلح بر دوش داشتند. آنها تصمیم گرفتند و عمل کردند و آنگاه که خودشان یا نسل پس از آنها بر اثر انگیزه‌ها و عوامل قابل شمارش، راه خود را عوض کردند، انقلابها به ضد خود تبدیل شد و دشمن بار دیگر بر آن کشورها تسلط یافت. این بکلی متفاوت است با تحولی که بر دوش توده‌ی مردم است و آنهایند که جسم و جان خود را به میدان می‌آورند و با مجاهدت و فداکاری، دشمن را از صحنه بیرون میرانند. در اینجا این مردم‌اند که شعارها را می‌سازند، هدفها را معین میکنند، دشمن را شناسائی و معرفی و تعقیب میکنند، آینده‌ی مطلوب را، اگر چه به اجمال، ترسیم میکنند و در نتیجه اجازه‌ی انحراف و سازش با دشمن و تغییر

مسیر را به خواص سازشکار و آلوده و به طریق اولی به عوامل نفوذی دشمن نمیدهند. در حرکت مردمی ممکن است کار انقلاب با تأخیر انجام گیرد، ولی از سطحی‌گری و ناپایداری به دور است؛ کلمه‌ی طیبه‌ای است مصداق کلام خداوند که فرمود: «ألم تر کیف ضرب الله مثلاً کلمة طيبة كشجرة طيبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء...» در چنین انقلابهائی، اصول و ارزشها و هدفها، نه در مانیفستهای پیش‌ساخته‌ی گروهها و حزبه‌ها، بلکه در ذهن و دل و خواست آحاد مردم حاضر در صحنه، نگاشته و در قالب شعارها و رفتارهای آنان اعلام و تثبیت میشود.» (26-6-90)

قطعا طاغوت تلاش میکند که هر دو سطح خطا رخ دهد اما آنچه برای او اصالت بیشتری دارد تبعیت است. تبعیت اگر نباشد خطا قابل اصلاح است اما وقتی تبعیت بود جامعه اساساً قابل اصلاح نیست. لذا تبعیت از طاغوت خروج از نور به ظلمت را باعث میشود و عدم تبعیت از او یا تبعیت از ولایت الهیه خروج از ظلمت به نور را باعث میشود. انسانی که کار خوب و درستی را از سر هوای نفس میکند خطرناکتر است از انسانی که کار خطایی را با وجود حسن فاعلی انجام میدهد. یعنی اینکه منافق بدتر از مستضعف فکری یا مومن خطاکار است. بله متوجه هستم که هر دوی این حالات ضربه زنده اند هر دو میتوانند به هم مدد رساننده باشند. اما بین این دو وضعیت خطا آنکه بدتر است را باید بشناسیم.

این بحث مهمی است که در نسبت علم و اراده در وجود خود انسان باید به آن توجه کرد و در وجود جامعه نیز باید مورد توجه قرار بگیرد.

آثار و لوازم بحث از نسبت مشارکت بالاتر و انتخاب اصلح

اگر جامعه‌ای شخص ظالم یا فاسدی را مثل بنی صدر انتخاب کند در حالیکه نمیداند او جامعه را به دو قطبی خواهد کشید و نمیداند او در تصمیم‌گیری‌های جامعه باعث ضعف جامعه خواهد بود و بسیاری را در جنگ به کشتن میدهد و باعث ریختن خونهای بسیاری در جامعه میشود. جامعه اشتباه تشخیص دهد. اما حاکمیت جامعه بر خودش محقق باشد. این چنین جامعه‌ای شخص فاسد و ظالم را دائماً نظارت میکند و از او مطالبه میکند و در نهایت نیز او را محدود کرده یا بر میدارد. اما جامعه‌ای که اراده نمیکند و کار خود را گروه یا فرد ولو مطلوب سپرده و رها کرده است. در این صورت فرصت را برای قدرت‌طلبان فراهم میکند که خوبان جامعه را محدود کنند یا کنار بگذارند و عملاً خودشان در نهایت بر جامعه حاکم شوند. جامعه‌ای که بهترین انسان‌ها را رهبر خود کند یا مدیر خود کند اما کنار کشیده باشد عملاً صحنه را برای کنار رفتن او و حاکمیت دشمن و تبعیت کل جامعه از دشمن فراهم میکند. آنچه برای دشمن اصالت دارد حتی انتخاب فلان جریان سیاسی مثلاً غربگرا نیست بلکه حتی آن جریان غربگرا هم برای آن مطلوب است که در نهایت بتواند چنین واقعه‌ای را رقم بزند که مردم کنار بروند.

باید توجه کرد که مشارکت به شرط همه شرایطی که در بالا بیان شد یعنی از سر دو قطبی و همراه با حفظ قانون و دین و اخلاق و غیره که ساز و کار این حفظ را خود مردم تعیین میکنند، چنین مشارکتی نماد اراده عمومی است. یعنی اراده عمومی خودش را اینچنین میتواند بروز دهد. بروز اراده عمومی یعنی بروز دشمنی جامعه با طاغوت. یعنی بروز ولایت الهیه و توحیدی در جامعه و این یک واقعه معنوی و یک جهاد در قواره یک جامعه است.

«همه با هم به پای صندوق بروید. مطلب دیگر اینکه پای صندوق‌ها که می‌روید اینطور نباشد که با هم اختلاف پیدا بکنید یک مسأله‌ای است که برای کشور است. هر یک از اینها که ببرند، برای کشور لابد خدمت خواهند کرد و اگر خدمت

نکنند ملت هست و آن ها را بر کنار خواهد کرد.» (پیام رادیو- تلویزیونی به ملت ایران؛ چهارم بهمن ۵۸) (صحیفه ج 12 ص 128)

امروز نقشه دشمن چیست؟

این مساله مهمی است. همه آنچه در بالا بیان شدف چارچوب اندیشه ای است که باید به آن متوجه بود. یعنی اصل و فرع در دشمنی شیطان و رشد جامعه. اما امروز دشمن روی چه نکته ای تمرکز کرده است؟ آیا او بیشتر روی خطای مردم در انتخابات حساب باز کرده است یا روی حضور مردم؟ و چرا؟

اولا بعد از انتخاب حسن روحانی چند اتفاق در کشور افتاد. اول آنکه دولتی روی کار آمد که بیشترین اعتقاد را به مذاکره و مصالحه با دشمن داشت و این برای نقشه اصلی مجموعه نظام که ایجاد یک تجربه واقعی برای مردم در نسبت با دشمن بود که بتواند کل جامعه را برای تحمل تحریمها در عین بازگشت به توان داخل آماده کند میتوانست یک فرصت باشد چون دیگر هیچ ان قلتی باقی نمیماند که این دولت هم ادعای تخصص در گفتگو را دارد و هم واقعا اعتقاد به گفتگو دارد. همچنین انتخاب روحانی اتهامات کشور بعد از فتنه هشتاد و هشت را پاک میکرد و سوء ظنی که ممکن بود در بخشی از بدنه کشور نسبت به نظام و پاسداری از رای مردم وجود داشته باشد عملا نابود میشد.

حسن روحانی و جریان لیبرالاش البته جریانی بود که باعث میشد نفوذ دشمن در ارکان تصمیم گیری کشور زیاد شود و اساسا خود این دولت در تصمیم گیری های نظام تلاش میکرد نظر خود را تحمیل کند و در جامعه نیز گفتمان خود را و طبیعتا در اندازه خود در این جهت موثر بود. سبک حکمرانی این جریان به نحوی بود که تلاش میکرد مردم را کنار بگذارد مهمترین ویژگی دولت او پنهانکاری بود. بعد از وجود چنین دولتی طبیعی بود که میل مردم به حضور در انتخابات ها کم شود. مردم احساس میکردند حضورشان اثری در نتایج نخواهد داشت و کشور اساسا قدرت پیش رفت جدی نخواهد داشت. این زمینه را برای طرح دشمن آماده تر میکرد. البته جریانهای خودجوش و آتش به اختیار مردمی در کنار مسوولینی که به مرور در بخشهای مختلف کشور ظهور پیدا کردند و کارآمدی نشان دادند را به عنوان نقاط امیدبخش در این دوران میتوان مورد توجه قرار داد.

ثانیا بخشی از جریان انقلابی و حزب اللهی بیشتر درگیر نشان دادن ضعفهای دولت در مذاکرات و رفع تحریمها بود. بخشی نیز درگیر مطالبه و فشار نسبت به دولت. برخی نیز البته به اسم ارمان خواهی تقابل با کل ساختارهای نظام و بلکه نظام را آغاز کردند چرا که دولت را محصول ساز و کارهای نظام میدیدند بیشتر از آنکه آنرا محصول تصمیم میردم بدانند و کم کم مشکلات مختلف دیگر در کشور را جدی تر از حتی دولت میدانستند. سبک ارمان جویی جریان انقلابی فاصله معناداری با روش حکمرانی رهبران انقلاب پیدا کرده بود. و این فاصله معنا دار خود را نشان میدهد. بخش زیادی از جریانهای آرمانجو و انقلابی نیز عملا همان راهی را میرفتند که مورد نیاز دشمن بود یعنی ایجاد ناامیدی در داخل.

ثالثا فشارهای اوباما بعد از مذاکرات برجام و تشدید آن توسط ترامپ عملا باعث شد که در بدنه مردم احساس ناامیدی از مجموعه کارگزاران جدی شود. چرا که روحانی همه تخم مرغهای تدبیر و امیدش را در سبد گفتگو با آمریکا قرار داده بود. وقتی شکست این راهبرد کاملا خود را نشان داد یک ناامیدی جدی شکل گرفت. تلاش ترامپ این بود که فشارهای حداکثری در عین تبلیغات جدی رسانه ای مردم را از نظام نا امید کند. حتی کار را به شورش خیابانی هم خواستند بکشند که

با خطای نفوذ کنندگان خود در شهرها و ایجاد جنگ شهری این حرکت در نطفه خفه شد. داستان شهادت سردار قدس نیز بنا بود که یک خوراک داخلی برای امریکا باشد با این تصور که در ایران ناامیدی مردم و قهرشان با نظام باعث میشود به این مقوله عکس العمل جدی نشان ندهند. بی بی سی در ساعات اولیه تکه هایی از جشن و عروسی و رقص را در قالب اخبار نشان میداد اما ناگهان دیدند ورق برگشت و صحنه تغییر کرد و این خود را در انتخابات مجلس و حضور جدی مردم نشان داد. عملا از متوسط انتخابات های مجلسها در ایران بیست درصد توانستند رای کم کنند. و رای دادن مردم آن هم در ابتدای ماجرای کرونا و با وجود همه فشارها و تبلیغات دشمن خودش یک پیروزی بود. اما به هر حال با قدرت رسانه ای دشمن تلاش میکردند که این واقعه غیر مترقبه با توجه به آن شرایط را یک شکست جلوه بدهند. به هر حال بعد از همه این شرایط رای آوردن بایدن رای آوردن دوباره بال مکر و تطمیع شیطان یا همان حزب دموکرات بود در مقابل بال تهدید و زور شیطان که همان حزب جمهوری خواهان بودند. اما این به معنای رها کردن داشته هایی که ترامپ به دست آورده بود نبود. بایدن باید همه این داشته ها در قبال ایران را حفظ میکرد و از آن استفاده مینمود. طرح آمریکا بعد از انتخاب بایدن چه بود؟

رابعا اینجا یک سوال مهم مطرح است. آیا دولت آمریکا تلاش میکرد کلا مسیر ترامپ را رها کند و سعی کند یک جریان غربگرا در کشور رای بیاورد یا اینکه بنا داشت همان مسیر را اما در قالبی مکارانه پیش ببرد؟ به عنوان مثال مذاکرات وین که برای بازگشت آمریکا به برجام انجام میشد چه هدفی را دنبال میکرد؟ اکثر نیروهای انقلابی تحلیلشان این بود که دشمن بنا دارد تا قبل از انتخابات ایران ثمراتی از رفع تحریم را نشان دهد تا مردم به جریان غربگرا رای بدهند چرا که هم نشان از موفقیت آنها داشت و هم اینکه مردم تحلیل کنند که اگر بخواهند از دست ما بقی تحریمها خلاص شوند به جریان غربگرا رای دهند. اما به نظر میرسید این تحلیل واقع بینانه نباشد. چرا رهبری که تا قبل از این نسبت به عجله تیم مذاکرات در برجام و خطاهای ناشی از این تعجیلهما تذکر داده بود این بار نسبت به طولانی شدن و فرسایشی شدن مذاکرات هشدار داد؟

ماجرای وقتی نگران کننده تر میشد که فایل صوتی ظریف بیرون آمد که محتوای مهم آن این بود که میدان مانع دیپلماسی بود. به خلاف تحلیلهای انقلابیون که این را یک دو قطبی میدان و دیپلماسی قلمداد کردند واقعیت آن بود که این جمله معنایش آن بود که نظام مانع به نتیجه رسیدن مذاکرات برای رفاه مردم بود. وجود این همه دستاورد برای آمریکا نشان میدهد که قطعا باید بایدن هم دنبال توسعه و امتداد مسیر ترامپ در ایجاد تقابل مردم با نظام باشد. او تلاش میکرد کاری کند که این طور به نظر برسد که نظام بنای بر به نتیجه رسیدن مذاکرات را ندارد. حالا اگر در انتخابات جریان نزدیک به نظام هم رای بیاورد با حاصل نشدن نتایج عملی رفع تحریم این نکته در ذهن مردم بیشتر تقویت میشد که این نظام است که مانع رفاه جامعه است.

خامسا این نکته را هم توجه کنیم که یک دلیل و نشانه این است که رهبری هم بیشترین تمرکز خود را روی مقوله مشارکت گذاشت کم شدن مشارکت همیشه البته مورد دشمنان بود ولی بعد از چنین دولتی اینکه بیشتر رهبر جوانان را به پیگیری ماجرای مشارکت تشویق کند جالب توجه بود. او در گفتگو با دانشجویان به ضرورت ایجاد تشکلهایی برای افزایش مشارکت مردم توجه داد. او احتمال فرسایش و طولانی تر شدن مذاکرات وین را مورد توجه قرار داد در حالیکه قبل

از آن بحث اهمیت رفتار عملی و نه رسانه ای دشمن در برداشتن تحریمها را مطرح کرد. او کل کشور را متوجه ظرفیت داخلی میکرد راهبردی که در این بیست سال او در بیان و ترویجش عملا تنها بود.

سادسا حضور نامزدهای نزدیک به دولت در این انتخابات چه معنایی داشت؟ شاید بدنام تر از دولت در عرصه سیاسی کشور الان وجود نداشته باشد. چرا باید جهانگیری وارد عرصه انتخابات شود. چرا کسانی که نزدیک به دولت بودند باید وارد عرصه میشدند. چرا اینقدر پر تعداد وارد شدند. دلیلش یک نکته بود و آن اینکه اینها اگر رد صلاحیت میشدند معنایش آن بود که نظام مانع به نتیجه رسیدن مسیر دیپلماسی برای رفاه مردم است. و اگر هم تایید صلاحیت میشدند میامدند و از تربیون انتخابات این نکته را پیش میبردند که آنچه مانع ما بود نظام بود و میدان بود و امثالهم. و اگر هم انتخاب میشدند که نور علی نور برایشان بود.

سابعا اساسا آنچه برای دشمن راهبرد حیاتی و مهمی است تغییر سبک تصمیم گیری ایران است. برای آمریکا سلاح هسته ای ایران مساله نیست. ممکن است بپرسید پس چرا اینقدر روی فشار بر صنعت هسته ای ایران تاکید کردند آنها که خوب میدانند ایران به سمت سلاح هسته ای نمیروند؟ واقعیت آن است که ایران در حال تبدیل شدن به یک قدرت جهانی و الهام بخش در دنیا است. هسته ای شدن ایران یعنی ایران در حال قدرت یافتن در کل دنیا است و محدود کردن ایران یعنی ماییم که پرچم این کشور و قدرت او را محدود میکنیم. برای آمریکا این که قدرت ایران در دنیا ضعیف به نظر بیاید و پرچم ایران را پایین بیاورد مهم است. او نمیتواند این حرکت را نابود کند اما میتواند محدود کرده و تاخیر بیندازد. یکی از اصول این تاخیر انداختن دست بردن در سبک تصمیم گیری ایران است. باید توجه کنیم که بیش از آنکه افراد در سبک تصمیم گیری ایران نقش داشته باشند ملاک ها در دستگاه تصمیم گیری ایران مهمند. برای همه مسوولین ایران همراه بودن مردم با تصمیم گیری های کلان ایران در داخل و خارج مهمترین ملاک است. کم شدن مشارکت مردم در انتخابات و قهر و نا امیدی مردم قطعاً در سبک تصمیم گیری کل نظام دخیل است. این آنجایی است که قدرت مانور به غربگرایان را خواهد داد. و عملا اراده دشمن میتواند بر کشور کارگر بیفتد. اساسا کل جنگ اقتصادی و تحریم و فشار همه اش برای این بود که از قدرت مردم و فشار مردم بر حاکمیت استفاده کنند و تصمیم نظام را تحت تاثیر قرار دهند. بهترین کاندیداها اگر با رای کم مردم انتخاب شود نتیجه اش خطرناکتر است از اینکه مشارکت مردم در انتخابات بالا باشد چرا که حضور مردم دست کل نظام را برای تصمیم گیری چه در داخل و چه در خارج باز میکند و ابتکار عمل را در سیاست داخلی و یا خارجی بالا میبرد. توجه کنید که نظام است که تصمیمات مهم راهبردی را میگیرد نه فقط رئیس دولت. هر چند انتخاب هر رئیس دولتی با وجود مشارکت بالا و حضور حداکثری اجازه پنهانکاری را نخواهد داد.

این نکته را هم باید توجه کرد که اساسا اگر مشارکت در انتخابات بیشتر شود در شرایط فعلی احتمال رای آوردن کاندیدای مطلوب بالاتر خواهد بود چرا که بعد از شکست غربگرایان طبیعتاً مشارکت مردم در صحنه ای که دو قطبی های غلط هم کم رنگ تر شده اند برای انتخاب یک جریان منتقد غربگرایی و واقعگراتر که روی داشته های واقعی ملت حساب باز کند، آماده تر خواهد بود.